

علم اصول الفقہ

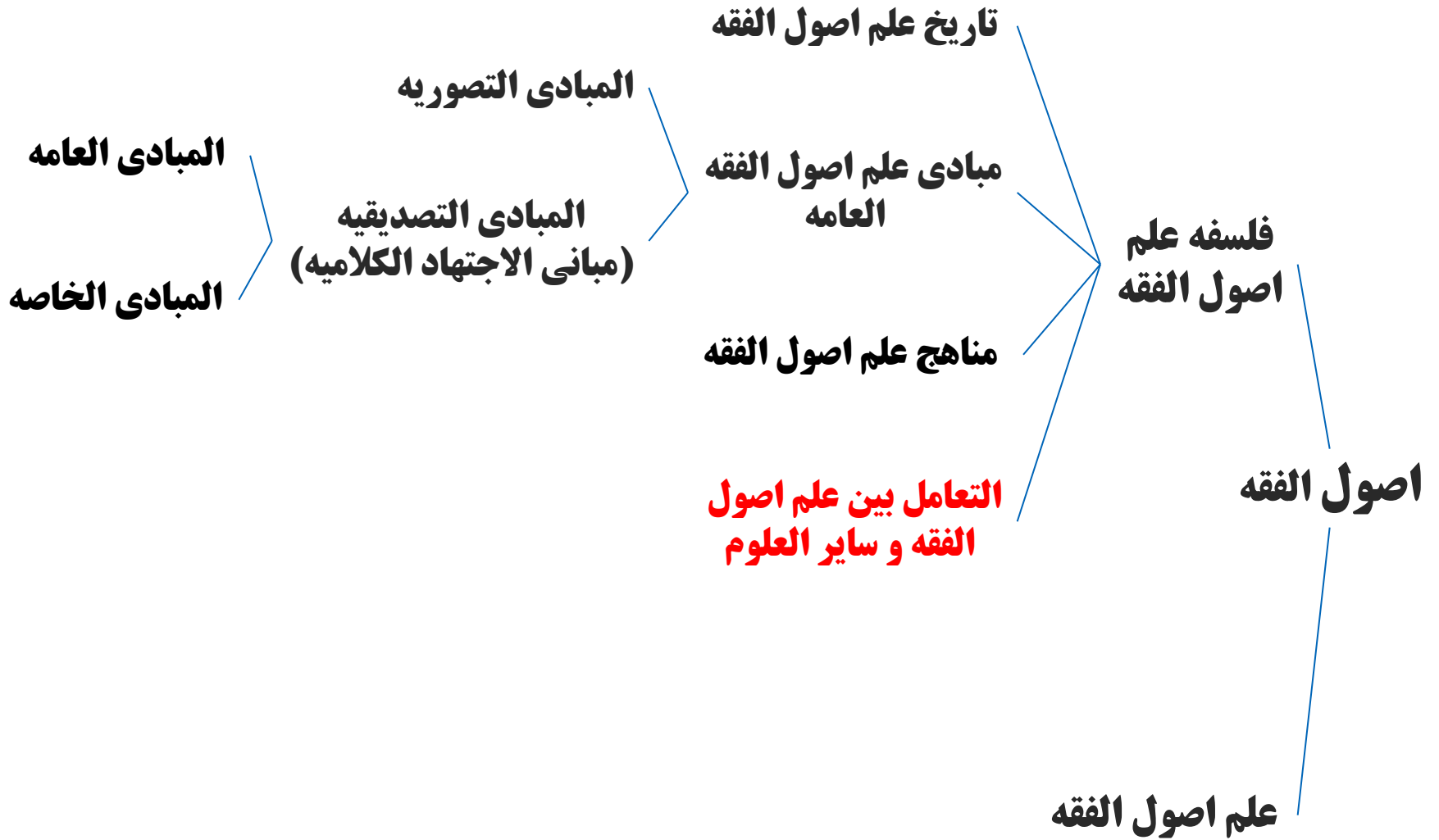
۳۰-۲-۹۴ تعامل علم اصول فقہ با سایر علوم ۲۱

دراسات الاستاذ:
مهدي الهادي الطهراني

أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ

• وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ (١٤٤)

• وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ سَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ (١٤٥)



تعامل علم اصول فقہ با سایر علوم

- آخرین بحثی که در فلسفه‌ی یک علم مورد بررسی قرار می‌گیرد، تعامل آن با سایر علوم است.
- در این بحث، یک علم را که مجموعه‌ای از مسایل به هم پیوسته است، با علوم دیگر - مجموعه‌هایی دیگر از مسایل - کنار هم بررسی می‌کنیم تا دریابیم آنها چه دادوستدهایی با هم دارند.
- یعنی بفهمیم علم مورد نظر ما چه چیزهایی از علوم دیگر می‌گیرد و یا احیاناً چه چیزهایی به آنها می‌دهد. ممکن است نسبت به برخی فقط گیرنده و نسبت به برخی فقط دهنده و نسبت به برخی دیگر هم گیرنده باشد، هم دهنده.

تعامل علم اصول فقه با سایر علوم

- در اینجا برای رسیدن به این مقصود باید علم اصول فقه را با تک تک علوم دیگر بسنجیم.
- البته از آنجا که بعضی علوم با هم مرتبطند، علم اصول را با مجموعه‌ی آنها مورد ارزیابی قرار می‌دهیم.

تعامل علم اصول فقه با سایر علوم

- اما قبل از این که وارد بحث شویم به یک نکته اشاره می‌کنیم:

تعامل علم اصول فقہ با سایر علوم

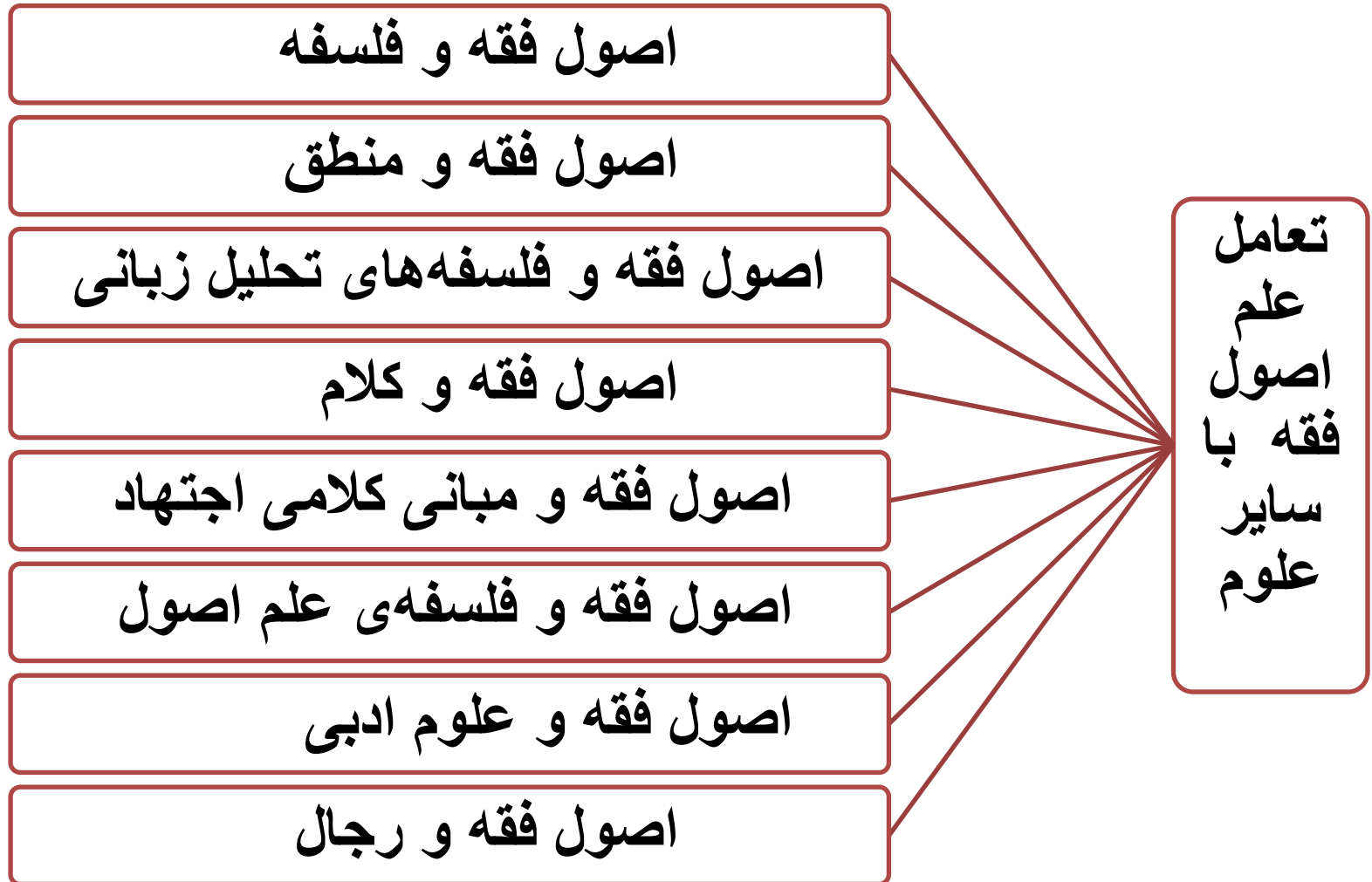
- قبلاً در مبادی علم اصول بحثی را تحت عنوان نسبت بین اصول فقہ و سایر علوم پشت سر گذاشتیم. آن بحث مرز علم اصول را از سایر علوم جدا می نمود تا حیطه‌ی مفهومی علم اصول روشن شود.

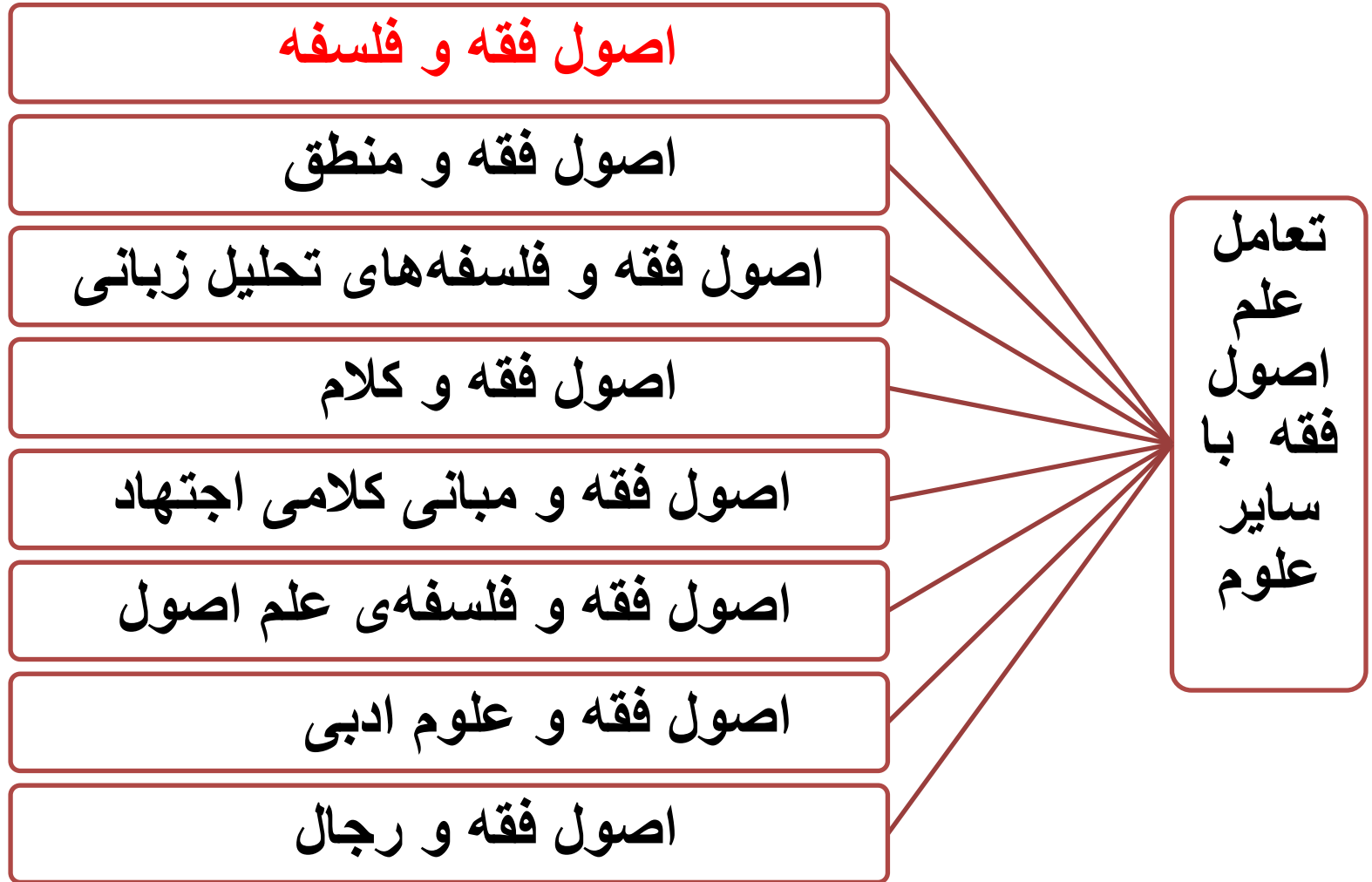
تعامل علم اصول فقه با سایر علوم

- با آن بحث معلوم گردید چه بحث‌هایی اصولی و چه بحث‌هایی غیر اصولی است. بحثی که هم اکنون مورد بررسی قرار می‌دهیم، با آن بحث متفاوت است. ما در اینجا قصد تعیین حیطه‌ی مسایل علم اصول را نداریم، بلکه می‌خواهیم بدانیم این علم با علوم دیگر چه تعاملی دارد و احیاناً چه مسایلی از علوم دیگر به کار علم اصول فقه می‌آید یا چه مسایلی از علم اصول در علوم دیگر مورد استفاده قرار می‌گیرد.

تعامل علم اصول فقه با سایر علوم

- مقصود از علم در اینجا مجموعه‌ای از قضایا و گزاره‌ها است که حول یک محور جمع شده‌اند و یک نام بر آنها نهاده شده است. معیار این وحدت، می‌تواند موضوعی باشد یا روشی و یا غرض و غایت.





اصول فقه و فلسفه

- اصول فقه و فلسفه
- در بحث‌های فلسفی گفته می‌شود:
- فلسفه برای سایر علوم دو کار انجام می‌دهد:
- ۱. موضوع آنها را اثبات می‌کند.
- ۲. اصول موضوعه‌ی آنها را تأمین می‌نماید.

اصول فقه و فلسفه

- زیرا فلسفه از وجود بحث می‌کند. پس موجودیت هر چیزی از جمله موضوع یک علم در فلسفه اثبات می‌شود. از آن سو، قضایایی در فلسفه مورد بحث قرار می‌گیرد که به عنوان اصل موضوع در اختیار سایر علوم قرار می‌گیرد.

اصول فقه و فلسفه

- اما نکته‌ای که باید مورد توجه قرار گیرد این است که این سخن مربوط است به نسبت فلسفه با علوم حقیقی؛ یعنی علمی که از واقعیت‌ها سخن می‌گویند. مثلاً در تعامل فلسفه - متافیزیک و علم اولی - با طبیعات که از عالم ماده سخن می‌گویند، موجودیت جسم که موضوع علم طبیعی است، در فلسفه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

اصول فقه و فلسفه

- این تعامل بین فلسفه و منطق هم وجود دارد. منطق از معقولات ثانی منطقی سخن می‌گوید که وجودش در فلسفه ثابت می‌شود. بنابراین با آن که فلسفه از روش منطقی برای اثبات قضایای خودش استفاده می‌کند، اما منطق در اصل موضوع خودش وامدار فلسفه است.

اصول فقه و فلسفه

- علم اصول فقه در طبقه بندی علوم جزو اعتباریات است.
- این علم از حقایق سخن نمی گوید؛ بلکه مثل علم حقوق و فقه با اعتباریات سروکار دارد.

اصول فقه و فلسفه

- موضوع علوم اعتباری به آن معنایی که در علوم حقیقی گفته می‌شود، موجود نیست.
- در واقع آن چیزی که مورد مطالعه‌ی این دانش‌ها است، یک امر اعتباری است و الاً خود آنها از آنجا که صورتی در ذهن انسان هستند، با بقیه‌ی علوم فرقی ندارند.

اصول فقه و فلسفه

- حال با توجه به این که فلسفه ناظر به حقایق و واقعیات است و علم اصول یک علم اعتباری است، آیا بین فلسفه و اصول می‌تواند تعاملی وجود داشته باشد؟

اصول فقه و فلسفه

- برخی گمان کرده‌اند: بین فلسفه و اصول یک دیوار آهنین کشیده شده است به گونه‌ای که استفاده از قواعد فلسفی در اصول مغالطه‌ای بیش نیست.
- اما این گمان، گمان درستی نیست. در عین حال که فلسفه ناظر به واقعیات و حقایق است، با علم اصول که یک علم اعتباری است، ارتباط دارد.
- علم اصول چیزهایی را از فلسفه می‌ستاند که شرح آن در ذیل می‌آید.

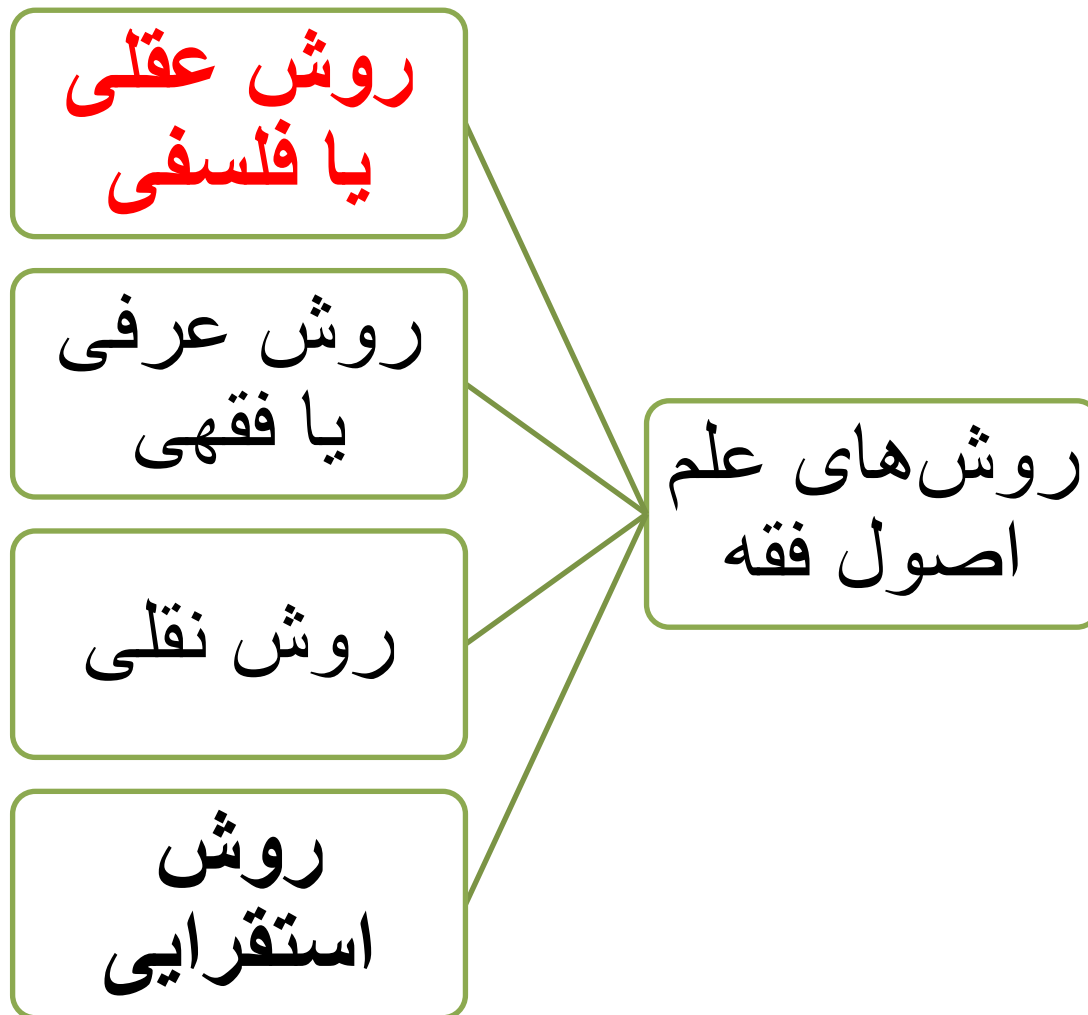
اصول فقه و فلسفه

- از جمله کارهایی که فلسفه انجام می‌دهد، تعیین بین مرز واقعی و غیر واقعی است. فلسفه بین امور اعتباری و غیر اعتباری را مشخص می‌کند.
- این که می‌گوییم: علم اصول از اعتباریات بحث می‌کند، یک تحلیل فلسفی است.
- در یک مطالعه‌ی فلسفی است که درمی‌یابیم: «واقعیت ویژگی‌هایی دارد که امور مورد بحث علم اصول، آن ویژگی‌ها را ندارد؛ پس اعتباری است». خود علم اصول نمی‌تواند تعیین کند بحث مورد نظرش واقعی است یا اعتباری!

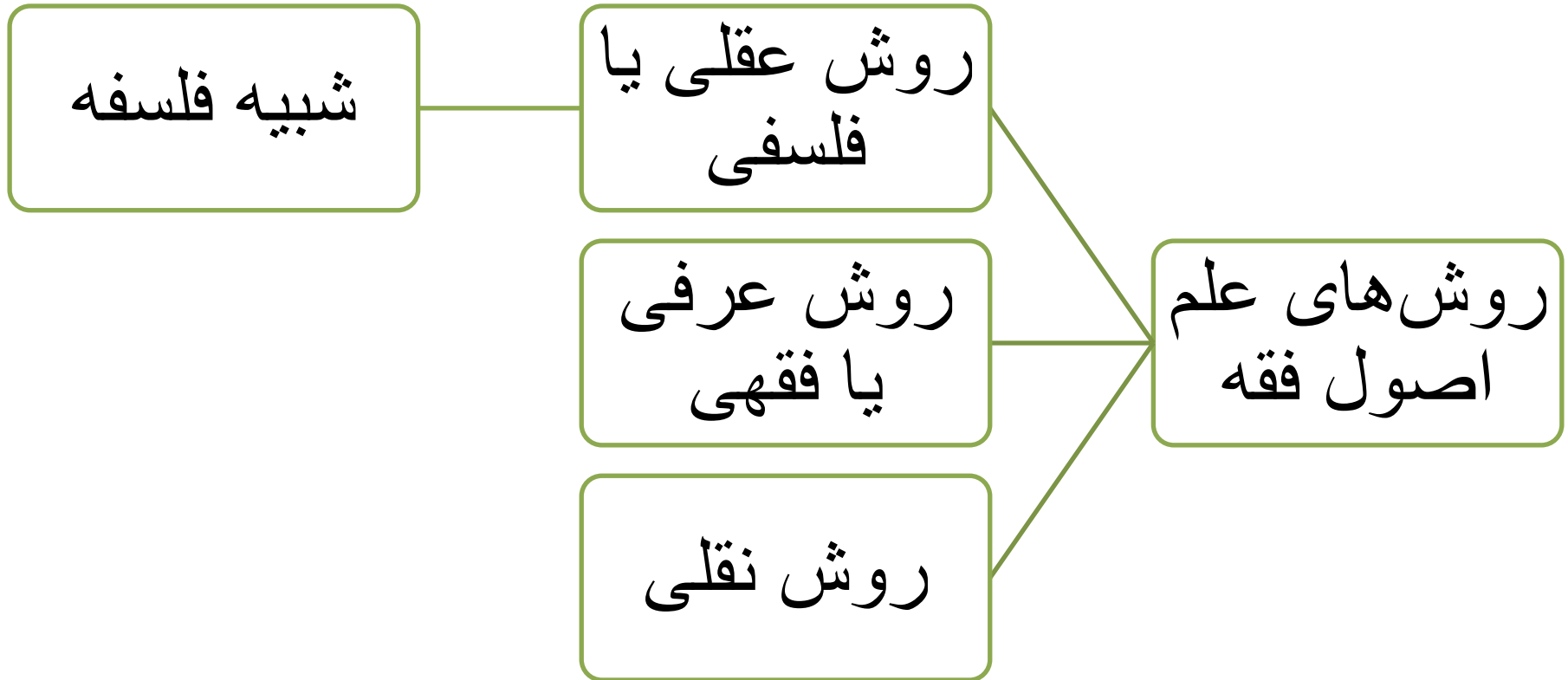
اصول فقه و فلسفه

- استفاده‌ی اصول از روش‌هایی که در فلسفه وجود دارد، یکی دیگر از اموری است که علم اصول از فلسفه می‌ستاند. علم اصول در بخشی از مطالب خودش از آن روش‌ها بهره می‌گیرد.

بخش دوم: روش شناسی علم اصول فقه



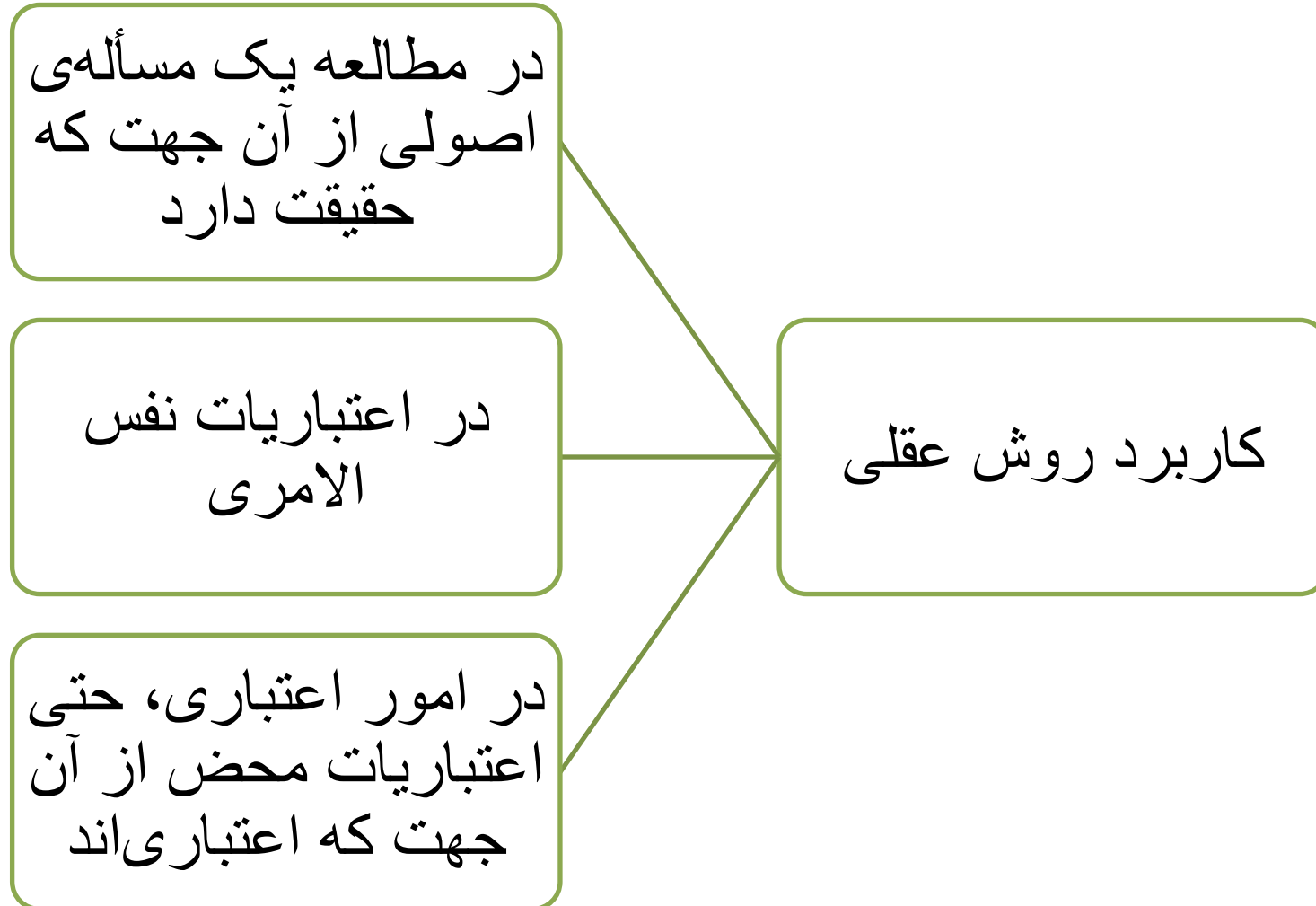
بخش دوم: روش شناسی علم اصول فقه



اصول فقه و فلسفه

- اضافه بر روش‌ها، علم اصول فقه از قواعد فلسفی نیز استفاده می‌کند و این یکی دیگر از مطالبی است که علم اصول از فلسفه می‌ستاند.
- سؤالی که در این دو مورد اخیر دوباره به ذهن می‌آید، این است که چگونه علم اصول که یک امر اعتباری است از قواعد و روش‌های فلسفه که از حقایق سخن می‌گوید، بهره می‌گیرد؟ چگونه این قواعد و روش‌ها به کار اصول می‌آید؟

کاربرد روش عقلی



اصول فقه و فلسفه

- جواب این است که بعضی قواعد و روش‌های فلسفی اختصاص به امور واقعی ندارند و حتی در اعتباریات هم جریان دارند؛ زیرا در ذات و جوهرشان وابسته به واقعیات نیستند. برای واضح شدن مطلب به مثال زیر توجه کنید:

اصول فقه و فلسفه

- قاعده‌ی استحاله‌ی اجتماع و ارتفاع دو نقیض که فلسفه آن را بیان می‌کند و در حوزه‌ی واقعیات و حقایق کاملاً معنادار است، در حوزه‌ی اعتباریات هم صادق است. درست است که اعتباریات، امور وهمی هستند و مثلاً قوانین یک کشور امری عینی و خارجی نیست و چیزی نیست جز یک توهم، نه یک امر مادی است و نه یک امر مجرد؛ اما در عین حال ممکن نیست قانونی اعتبار شود و در همان حال که اعتبار شده، اعتبار نشود. یعنی ممکن نیست بین اعتبار و عدم اعتبارش جمع گردد.
- ممکن است بگویید: اعتبار کردن، خودش امری تکوینی است. پس ممکن است قاعده‌ی فلسفی در آن مورد جریان یابد.

اصول فقه و فلسفه

- ولی باید گفت: این قاعده نه تنها در این حوزه جریان پیدا می‌کند؛ بلکه از آن هم فراتر می‌رود. در اعتباریات فقهی هر یک از احکام فقهی ضد دیگری است؛ به همین دلیل شارع نمی‌تواند برای یک چیز، دو حکم مثل هم داشته باشد. این همان قاعده‌ی استحالی‌اجتماع ضدین است که اگرچه در فلسفه در وادی حقایق و تکوینیات مورد بحث قرار می‌گیرد، ولی در حوزه‌ی اعتباریات هم جریان می‌یابد. یعنی درست است که اعتبار یک امر وهمی است؛ ولی اعتبار دو امر ضد هم ممکن نیست.

اصول فقه و فلسفه

- بنابراین گاهی مباحث اصولی کاملاً صبغهی فلسفی می‌یابد و شاید بتوان گفت: اصول در آن موارد از حیثیت **تکوینی** صحبت می‌کند؛ اما به هر حال یک بحث اصولی است. مثلاً بحث اجتماع امر و نهی کاملاً صبغهی فلسفی دارد و به همان استحاله‌ی اجتماع دو ضد یا دو نقیض ناظر است و همان نکته، معیار این بحث قرار می‌گیرد.

اصول فقه و فلسفه

- آنچه بیان کردیم در مورد کاربرد فلسفه بود در اصول. اما خود اصول هیچ نقشی در فلسفه ایفا نمی‌کند. هیچ مسأله‌ی اصولی نیست که در فلسفه کاربرد داشته باشد.

اصول فقه و فلسفه

- فلسفه گاهی صرفاً به بخش وجود شناسی (آنتولوژیک) اطلاق می شود؛ ولی مقصود ما از فلسفه در اینجا یک معنای وسیع تری است و معرفت شناسی را نیز در بر می گیرد.
- بخشی از معرفت شناسی، متدلوژی (روش شناسی) است. و مراد از روش شناسی در بحث های فلسفی کلیات است؛ نه روش های خاصی که در هر علم به کار می رود. روش های خاص مثل روش هایی که در دانش فیزیک یا شیمی یا ریاضی استعمال دارد، بحثی است که در فلسفه ی هر علم مورد بررسی قرار می گیرد. اما کلیات روش شناسی در مباحث معرفت شناسی فلسفه جای دارد که در آنجا کارآیی روش های مختلف به نحو کلی ارزیابی می شود.

اصول فقه و فلسفه

- تمامی مباحث در فلسفه، نظری نیستند و مباحث بدیهی هم در آنجا مطرح می‌شود. البته برخی نگاه افراطی دارند و گمان می‌کنند همه‌ی مسایل فلسفه بدیهی هستند به گونه‌ای که اگر کسی آنها را تصور کند، تصدیق هم کرده است. اما این نوع تلقی، درست نیست.
- حقوق از قوانینی که در یک کشور وضع می‌شود صحبت می‌کند و فقه از قوانینی که شریعت اسلام قرار داده است.
- البته اگرچه اعتباریات به تعبیر علامه امور موهوم هستند، اما فاقد تأثیر و ارزش نیستند. همان‌طور که در قبل بیان کردیم، تأثیر اینها در امور بشر از علوم تکوینی بیشتر است. این علوم مقدمه‌ی حرکت و تکامل بشر است.
- به عبارت دیگر مطابق یک دانش - آنچه مورد مطالعه قرار می‌گیرد - گاهی یک امر حقیقی است و گاهی یک امر اعتباری.
- مقصود از روش فلسفی، روش عقلی است که در بحث روش شناسی علم اصول به آن پرداختیم.
- این قاعده را از آن جهت به فلسفه نسبت می‌دهیم که آن علم ما را به آن توجه می‌دهد والا خود این قاعده قابل اثبات نیست.

